

هو العليم

کیفیت تأثیرگذاری جنود رحمان و جنود شیطان بر ذهن و قلب انسان

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۳۹

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

دیروز در بحثی که در جلسه مخدرات قم داشتیم، صحبت از کیفیت تأثیرگذاری جنود رحمان و جنود شیطان بر تفکر و ذهن و قلب و قوای استعدادی انسان بود که البته مطلب ناتمام ماند - ان شاء الله که رفقا آن بحث دیروز را پیگیری می کنند یا پیگیری کردند - و عرض کردیم که اگر خدا بخواهد تنمهاش را امروز در مجلس دوستان در اینجا مطرح کنیم، البته با يك نحوه نگرش و جهت گیری دیگر.

حرکت انسان به سوی آخرین مرتبه کمالی، اساس همه ادیان الهی و به خصوص دین مقدس اسلام

به طور کلی همه ادیان الهی و به خصوص دین مقدس اسلام، بر اساس حرکت انسان به سوی آخرین مرتبه کمالی او است و این ارزش دین است. دینی که نتواند انسان را به بالاترین نقطه از مرتبه کمالی برساند، این دین، دین ناقصی است. و این مسئله به مسائل دیگر کلامی و فلسفی و اشکالاتی که در آنجا پیدا خواهد شد برمی گردد. مثل يك حوزه ای که نتواند طلاب و دانشجویان خودش را به بالاترین مرتبه که مرتبه اجتهاد است برساند؛ اساتیدش از تدریس در این مرتبه ناتوان باشند؛ کتبی که در اختیار است، این کتب کافی برای رساندن يك طلبه و يك دانشجو به مرتبه اجتهاد و همین طور مراتب بالاتر علمی در فلسفه و امثال ذلك نیست. یا دانشگاهی که این دانشگاه نتواند در رشته مشخص، طلاب و دانشجویانی را که علاقه مند هستند به آن مرتبه برساند، خُب طبعاً این دانشگاه يك دانشگاه ناقصی خواهد بود و افراد برای اینکه به مرتبه متوقع خودشان برسند نیاز دارند به اینکه دانشگاهشان را تغییر بدهند و به جای دیگری بروند، خارج از کشور بروند یا در سایر جاهای دیگری که بتواند از عهده این مسئله بربیاید، بروند.

دین هم همین است، بنده این مطلب را در حواشی که بر رساله/جتهاد و تقلید مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - زدم و اخیراً هم منتشر شده است، توضیح دادم که چطور مرجعیت باید بتواند از عهده رساندن به بالاترین مرتبه کمالی يك مقلد بربیاید،^۱ حالا مقلد اگر خودش کاهل بود، تقصیر صاحب خانه نیست، آن دیگر به عهده خودش است. ولی او باید در مرتبه ای از معرفت باشد، در مرتبه ای از بصیرت

۱. رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۵:

«نکته اساسی در اجتهاد و وظیفه مجتهد این است که: مجتهد باید بداند وظیفه او، رشد دادن به نفس خود و نفوس دیگران به سوی عالم قرب است؛ و این مسئله با دلجویی از افراد و همراه شدن با خواسته ها و تمایلات آنها و انحراف از مسیر حق، به دست نمی آید. و لذا با این روش، هم نفوس مستعد آنان مهمل و بی استفاده خواهند شد و طرفی از این دیانت و شریعت برای وصول به مراتب معرفت و کمال نخواهند بست و در آخرت مورد بازخواست و اعتراض آنان مواجه خواهد شد، و هم از تکلیف و حکم الهی سرپیچی نموده است و باید در روز بازپسین پاسخ دهد.»

باشد، در مرتبه‌ای از توان و استعداد برای ارائه میانی و ارائه احکام باشد، حکمی را که صادر می‌کند، مطالبی را که بیان می‌کند، مقلد که می‌خواهد به این مسئله عمل بکند، تمام این احکام باید در راستای رساندن مقلد به بالاترین مرتبه از کمالات انسانی باشد، کمالات انسانی هم مشخص است که برگشتش به معرفت توحیدی به‌نحو اتم و اکمل است، این وظیفه، وظيفه مجتهد است. البته خُب مطالبی در آنجا هست که در اینجا جای صحبت آن مطالب نیست.

به‌طور اجمال دین باید يك هم‌چنین خصوصیتی را داشته باشد، يك هم‌چنین شرائطی را داشته باشد. بنابراین هر راهی که انسان بخواهد آن راه را برود و آن راه در این مسئله ناتوان باشد، آن راه نمی‌تواند يك راه الهی باشد. هر مسیری، هر مبنایی، هر مکتبی، هر مدرسه‌ای، هر جایگاهی و هر شخص مدعی [باید این توان را داشته باشد که شخص را به آن نقطه مطلوب برساند و] شخص مدعی هم برای رساندن افراد به آن نقطه مطلوب، نیاز به این دارد که خود او يك هم‌چنین توانی داشته باشد برای اینکه به این نقطه برسد.

روی این اصل، بالاترین مرتبه از حد کمال، رسیدن به آن حقیقت توحید و مجرد تام و به‌دست آوردن سلطان معرفت است چنانکه بسیاری از بزرگان از رسیدن به این مقام به این قسم تعبیر کردند. و این قضیه مسئله‌ای است که در وهله اول، شناخت نسبت به راه را می‌طلبد که انسان نسبت به راه چه شناختی دارد؟ چه مسئله‌ای را در نظر می‌گیرد و تا چه حد نسبت به مسیرش اطلاع دارد؟ اینکه بزرگان خیلی تأکید می‌کردند و حتی به بنده هم می‌فرمودند که: «زیاد افراد را به این مسیر دعوت نکنید، بلکه درصدد باشید که فهم آنها را بالا ببرید،» این به‌خاطر همین نکته است که وقتی که انسان نسبت به آن مقصد و مالش، آن فهم و بینش و بصیرت کافی را ندارد، طبعاً اعمال و رفتار او در آن میزان و مرتبه مطلوب قرار نمی‌گیرد.

افکار مختلف افراد، علت وجود اختلاف برداشت آنها از کلام بزرگان

من قبلاً هم این مطلب را گفتم اما حالا يك مرتبه به ذهنم آمد و دیدم که تذکرش، تذکر خوبی است، گرچه شاید دوستان این مطلب را شنیده باشند، ما در زمان مرحوم آقا مشاهده می‌کردیم که افراد در ارتباطشان با ایشان، دارای دیدگاه‌های مختلفی هستند، بعضی‌ها می‌آمدند به‌صرف اینکه [ایشان را ببینند و خلاصه از حال و هوای ایشان باخبر بشوند و مطلبی را بشنوند و...!] البته این مسئله در زمان همه اساتید ایشان هم بوده، در زمان ائمه علیهم‌السلام هم بوده، این مسئله، یک مسئله عادی است، علی‌کل‌حال افراد مختلف هستند، در دیدگاهشان مختلف هستند، در آن میزان فهم و کیفیت برداشتشان مختلف هستند. الآن ممکن است من که این مطالب را می‌گویم، دوستان برداشت‌های مختلفی از صحبت من داشته باشند، یعنی وقتی که من يك ساعت صحبت کردم و صحبت‌های من تمام شد، اگر به رفقا بگویم که هر کدامتان يك کاغذ دستتان بگیرید و خلاصه آنچه منظور من بود را در آن بنویسید، طبعاً ممکن است اختلاف‌هایی در کیفیت این نوشته‌ها وجود داشته باشد، هر کس برحسب آن اطلاعات و فهمی که از مسئله دارد، می‌تواند کلام انسان را برطبق آن پیاده کند و در ذهن و نفس خودش قرار بدهد و آن نکاتی را که مورد نظر خود او است، آنها را بزرگ کند و آن نکاتی را که موافق با فکر و نظر او نیست، آنها را تضعیف کند. اینها مطالبی است که خُب هر کسی دارد، همه در عالم خودشان و در فضای خودشان این مسائل را دارند.

بنده یادم هست که يك وقت در مجلس مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بودیم و ایشان راجع به مطالبی صحبت می‌کردند، از جمله راجع به مسئله جنگ و جبهه و امثال ذلك صحبت می‌فرمودند، و آن مجلس در همان زمان جنگ بین ایران و عراق بود، جلسه عصر جمعه بود و ایشان در صحبت‌هایشان اشارات و کنایاتی راجع به این زمینه داشتند. دقیقاً یادم هست وقتی که مجلس تمام شد دیدم دو سه نفر به بقیه می‌گویند: «دیدید آقا حرف ما را زد!» درحالی‌که نظر ایشان صد و هشتاد درجه

برخلاف نظر آنها بود. یعنی اگر من در آن مجلس نبودم، خُب نمی‌توانستم قضاوت کنم که آیا حرف اینها درست است یا نه؟ ولی من که خودم در آن مجلس هستم و حضور دارم، من که دیگر خودم الآن دارم مطلب ایشان را می‌شنوم. از آن گذشته خُب من که نسبت به مبانی و مطالب ایشان بیش از شما اطلاع دارم، او که دیگر پدر من است، من در خواب، بیداری، مرض، صحت، بیمارستان و غیر بیمارستان همیشه پیش ایشان بودم. ولی ببینید يك شخص يك ساعت صحبتی را می‌شنود و بعد نتیجه آن صحبت صد و هشتاد درجه با آنچه او می‌خواهد مطرح کند در تقابل قرار می‌گیرد! اینها شاگردان آقا بودند، همین‌ها بودند که از مرحوم آقا دستور و ذکر می‌گرفتند ولی ببینید مسئله ذهن و فکر چقدر در این قضیه دخالت دارد؟!

يك وقت انسان ذهن خودش را خالی می‌کند، از همه اطلاعات و داده‌ها و گذشته‌ها و آنچه در پیشش هست بیرون می‌آید و بعد فرض کنید که پیش يك ولی خدا قرار می‌گیرد که ببیند او چه می‌گوید، اما يك وقت نه، با پیش‌فرض‌ها و اطلاعات از قبل اندوخته شده و برداشت‌های ذخیره شده، در آن مجلس و در آن درگاه و در آن عتبه قرار می‌گیرد، خُب در این صورت آن ولی خدا و آن شخص بزرگ، دیگر به این آسانی نمی‌تواند همه چیز را عوض کند. اگر بخواهد درست در يك نقطه مقابل او صحبت کند ممکن است اصلاً به‌طور کلی مسئله يك چیز دیگری بشود، اصلاً ممکن است اصل قضیه را رها کند و بگوید: «این چه قضیه‌ای بود؟ این چه کسی بود؟ اصلاً این شخص (یعنی این ولی خدا) مشکل دارد!» خُب نسبت به مرحوم آقا می‌گفتند که: «اصلاً ایشان مشکل دارد! با مسائل مشکل دارد! با چه و چه مشکل دارد!»

يك جریان اتفاق افتاد، يك قضیه اتفاق افتاد، يك مطلب اتفاق افتاد و بعضی از همین شاگردان مرحوم آقا در دانشگاه علیه ایشان کاغذ پخش کردند - الآن کاغذهایش هست، البته بنده ندارم ولی بعضی‌ها دارند، به من هم نشان دادند چون ما هم جزء مقصرین و مجرمین بودیم، البته بنده نفر اول بودم و نفر دوم هم پدر مظلوم و بنده‌خدای ما بود - که اینها اصلاً مسئله دارند، مشکل دارند، فکرشان این است، مرامشان این است! ببینید! يك قضیه و یک امتحان اتفاق افتاد و این حرف‌ها و مطالب را راجع به مرحوم آقا زدند! البته بعداً آن بنده‌خدا پشیمان شد و توبه کرد و نامه توبه برای مرحوم آقا نوشت و گفت که: «من مثل همان خُر هستم که آمد در کربلا و توبه کرد!» مرحوم آقا هم به ایشان فرمودند که:

راه خدا همیشه باز است ولی شما به‌خاطر این کاری که کردید دیگر نمی‌توانید از من استفاده بکنید، و باید سراغ کس دیگری بروید! راه خدا باز است، هر کس توبه بکند راهش باز است ولی من دیگر نمی‌توانم به شما [استفاده برسانم!]

خلاصه یک‌هم‌چنین مسائلی هم هست! هم‌چنین قضایایی هم هست! توجه کردید؟! ولی آن بنده‌خدا توبه کرد و نامه نوشت و بنده هم نامه‌اش را دیدم.

لِزوم استفاده کامل از اولیاء الهی برای رسیدن به بالاترین مرتبه کمال

علی‌کُلِّ حال، ببینید مسئله چقدر فرق می‌کند؟ در زمان مرحوم آقا ما می‌دیدیم افرادی که برای دیدن ایشان می‌آمدند، حالا يك نفر از شیراز آمده بود، از تبریز آمده بود، از خارج آمده بود، اینها باهم فرق می‌کردند. خُب يك کسی می‌خواست بیاید آقا را ببیند و مطلب ایشان را بشنود، در ساعتی، فرصتی، چند کلمه صحبت از ایشان بگیرد و با خودش ببرد [و عمل کند، عده‌ای از افراد که می‌آمدند، به این نحوه پیش ایشان می‌آمدند. اما عده‌ای هم می‌آمدند که فقط ایشان را دیده باشند، همین‌قدر نه بیشتر!] من یادم هست و خودم شاهد بودم که ایشان در ارتباط با اساتیدشان وقتی که در کنار آنها می‌نشستند، تمام وجود ایشان فقط می‌شد چشم و گوش، انگار تمام سر و پا و دست و... تبدیل به چشم و تبدیل به گوش می‌شد و چنان در چهره آن اساتیدشان دقیق می‌شدند [که برای ما جای تعجب بود که

علت این همه دقت چیست؟! [بعداً يك مرتبه می‌دیدم ایشان مطلبی را می‌گویند! گفتیم: من اصلاً نفهمیدم. ایشان فرمودند: «عجب! تو هم که اینجا نشسته بودی!»
ایشان چه نکته‌هایی را با آن دقت و ظرافت می‌گرفتند و به‌کار می‌بستند! خُب برای همین ایشان شدند آقای فلان دیگر! بی‌جهت که انسان به جایی نمی‌رسد.

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - ما قبل از مجلس میوه‌ای به دوستان می‌دادیم که بخورند، آن وقت این افراد که از این امکنه مختلف و دور و نزدیک برای دیدن ایشان می‌آمدند، همه فکر و ذکر اینها بود که تا آقا رفتند، بلند شوند و بروند آن باقی مانده گلابی و سیبی که در ظرف ایشان باقی مانده بود را بردارند و بخورند! ببینید! مقدار استفاده این افراد همین قدر بود! خُب تو چرا نگاه به فکر ایشان نمی‌کنی؟ چرا به زبان ایشان نگاه نمی‌کنی؟! چرا فقط فکر آن باقی مانده سیب و گلابی‌ای هستی که در ظرف ایشان باقی مانده است؟! این شخص در همان مرتبه سیب و گلابی مانده، و الآن هم معلوم است که همان است، یعنی رشد ندارد، ترقی ندارد.

تو که الآن بعد از این مدت آمدی و به‌قول خودت سالی يك بار توفیق پیدا می‌کنی، و صحبت ما هم همین است که تو اگر فرض کنی که سالی يك مرتبه به طهران می‌رفتی، اما حالا خانمت يك بیماری پیدا کرده که برای درمان او هم باید به طهران بروی، آیا می‌گفتی که من که سالی يك دفعه می‌روم پس او را هم همان موقع می‌برم یا اینکه نه، هر ماه او را می‌بردی؟! چطور برای زیارت امام رضا علیه‌السلام و دیدن آقا می‌گویی اگر خداوند قسمت بکند سالی يك بار می‌آییم و ایشان را هم می‌بینیم؟! پس قسمت تو هم همین مقدار است.

يك وقت کسی نمی‌تواند و از عهده برنمی‌آید، خُب آن يك مطلب دیگری است، ولی این شخص که این‌طور نبود.

پس حالا که این‌طوری می‌آیی آیا فقط باید به دنبال سیب و گلابی و ته‌مانده آن سیب و گلابی و آبی را که ایشان خوردند بیایی که فقط آن ته‌مانده را به عنوان تبرك بخوری؟! خیلی خوب، این عیبی ندارد و ثواب هم می‌بری و خدا هم به تو اجر می‌دهد ولی چرا از يك دریا فقط به مقدار يك استکان اکتفا می‌کنی؟!

این را می‌خواهم عرض کنم که آن کسی که به تو مجال می‌دهد، راه می‌دهد، در منزلش را برای تو باز می‌کند و وجود خودش را در اختیار تو می‌گذارد برای اینکه در این دریا غوطه بخوری، شنا بکنی، به قعرش فرو بروی، به عمقش برسی، به عجایش پی ببری - بالأخره در دریا عجایی وجود دارد دیگر - چرا تو فقط در همان مقدار کنار ساحل ایستاده‌ای که يك موج بزند و تو لیوان آب خودت را پر کنی و بگویی که آقا ما گرفتیم؟! خُب چرا باید يك هم‌چنین مسئله و يك هم‌چنین موقعیتی از دست برود؟! حالا که يك هم‌چنین شخصیتی آمده که ما را به بالاتر برساند چرا ما همین‌طور خودمان را در مرتبه پایین نگه داریم؟! صحبت بنده این است.

يك دین الهی باید بتواند افراد را به بالاترین مرتبه برساند، بنابراین باید آن حد بالا را به همه افراد ارائه بدهد، مبنا این است، صحبت این است، احکام این است، خصوصیات این است، مبانی این است، برنامه این است، بسیار خوب این گوی و این میدان. هر کسی می‌تواند به قدر همت و فکر و استعداد خود جلو بیاید. راه بسته نیست.

عمل به تکلیف الهی تنها هدف از تألیف رساله نوروز

يك وقت یکی از دوستان و رفقای صمیمی و قدیم ما که الآن هم به ما محبت دارد آمده بود و در آن موقع بنده مشغول تألیف رساله نوروز بودم، وقتی که مطلع شد که ما مشغول تألیف این رساله هستیم شروع کرد با ما صحبت کردن که:

فلانی بیا از خیر نوشتن این کتاب و رساله نوروز بگذر. الآن این مسئله در میان مردم رایج

است، همه به آن عادت کردند و تبدیل به يك سنت شده است، تو می خواهی الآن برخلاف سنتی که همه دارند به آن عمل می کنند قیام کنی! اصلاً تو از اوّل، قلمت يك چیزیش می شد! در هر مسئله ای که می خواهی وارد بشوی مثل اینکه قرار بر این است که یکی به نعل بزنی و یکی به میخ بزنی و خلاصه علی کلّ حال [برخلاف آن عادت مرسوم صحبت کنی!]

من گفتم: خُب چه کار کنم دیگر؟! جنس ما خراب است! ما از آن اوّل خرده شیشه داشتیم دیگر! و بعد هم قرار نیست که ما کپی و زیراکس بزنیم، بالأخره مسئله به این نحو نیست، اگر قرار باشد که انسان [طبق مذاق عموم و خوشایند عموم حرکت] کند، خب می تواند طور دیگری عمل کند که دل همه را هم به دست بیاورد. خُب بنده هم بلد هستم و می توانم این کار را هم بکنم، فرمولش را هم بلد هستم و بهتر از بقیه هم بلد هستم، به یک قسمی و یک طوری همین نوروز را هم چنین عیدش کنم که از عید غدیر هم بالاتر باشد! بلد هستم، اما به چه بهایی؟! به چه بهایی!؟

اتفاقاً این را هم حالا خدمتتان عرض بکنم که من چند روز پیش توسط یکی از دوستان به نوشته ای برخورد کردم که یکی از افراد که از منسوبین مرحوم آیه الله خمینی - رحمة الله علیه - بود، در نوشته هایی که راجع به مسائل گذشته نوشته بود، قضیه جالبی را نقل کرده بود که برای من جالب بود! - البته بنده به توسطی می دانستم که ایشان نوروز را به عنوان عید قبول نداشتند، بنده این را از يك جا می دانستم ولی خُب به دنبال مدرک و سند آن می گشتم - ایشان در آنجا نوشته بودند:

ما در یکی از همین روزهای فروردین که افراد به مناسبت نوروز و همین طور به مناسبت دوازده فروردین که روز جمهوری اسلامی بود، برای ایشان تبریک فرستاده بودند، ما هم متنی را تهیه کردیم که ببریم پیش ایشان که اگر ایشان این متن را امضا کنند آن را پخش کنیم و منتشر کنیم. وقتی که داشتیم برای ایشان این متن را می خواندیم رسیدیم به اینجا که ما از همه احبه و اعزه که به مناسبت عید نوروز و یوم الله دوازده فروردین تبریک فرستاده بودند تشکر می کنیم! ایشان فرمودند: لفظ عید را حذف کنید!

و این از مطالبی است که اتفاقاً برایم خیلی جالب بود و به آن دوستم گفتم: خُب اگر این را زودتر به من می گفتید من این قضیه را در همین رساله نوروز به عنوان اینکه ایشان هم نوروز را به عنوان عید قبول نداشتند می آوردم. و خب حق هم همین است و صحیح هم همین است. توجه می فرمایید؟!

خُب من می توانم این کار را انجام بدهم، (می توانم طوری بنویسم که دل همه را به دست بیاورم) ولی بالأخره این دو روز دنیا می گذرد، اما فردا چه می شود؟! این دو روز مان می گذرد، دل این شخص را به دست می آوریم، دل آن شخص را به دست می آوریم، به به و چه چه ها هست، خُب عیبی ندارد باشد، اما بالأخره فردایی هست، پس فردایی هست، خبری هست، همیشه که این طور نمی ماند، خب حساب فردا چه می شود؟! اینها چیزهایی است که يك خرده انسان را به فکر می اندازد، این مطالب يك خرده انسان را در نگرانی قرار می دهد که ما نسبت به اعتقادات مردم چه مسئولیتی داریم؟ آیا مسئولیتان این است که به هر کیفیت بگذرد؟! آیا مسئولیت ما این است؟! اگر این است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای چه آمد؟ خُب نمی آمد، پیغمبر از وقتی که آمد شروع کرد به مبارزه کردن با همین اعتقادات تا وقتی که از دنیا رفتند. آخرینش هم همین جریان غدیر بود که برخلاف رضایت همه مردم، امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت و وصایت بعد از خودش انتخاب کرد و بعد هم خداحافظ! که آن بلا را بر سر دخترش و نوه هایش و ذراری اش درآوردند تا همین طور کشیده شد تا همان جایی که باید کشیده شود و الآن هم هنوز ادامه دارد!

يك مرجع و یا یک مجتهد، مرجعی نیست که بخواهد دل همه را به دست آورد و کار مردم را راحت کند! بله، ما در بعضی از موارد داریم که باید سهل گرفت، باید آسان گرفت، در مسائل ظاهری و عادی و اموری که کم اهمیت است باید سهل و آسان گرفت، ولی خُب در خیلی از مسائل هم باید آنچه حق است گفته شود.

ایشان به من گفت:

شما الان این همه تألیفات دارید، این همه نوشته‌جات و سخنرانی داری، الان در اینجا و در خارج از اینجا و در دنیا معروفیت و... پیدا کردی، اما با این رساله نوروزی که می‌نویسی، این رساله آن موقعیت شما را از آنچه هست خارج می‌کند، چون این رساله با دیدگاه و سیره و روش و سنت مردم در تعارض است! و [علاوه بر این اگر هم شما این رساله را ننویسی] به جایی بر نمی‌خورد! گفتیم: عزیز من! اشتباه شما همین است! من تابه‌حال به‌خاطر مردم دست به‌قلم نبردم که امروز به‌خاطر مردم، این قلم را کنار بگذارم! من آنچه در ذهنم است مطالب و مبانی است که از ارتباط با بزرگان و اولیاء خدا و عرفا در من قرار گرفته است و از بین هم نخواهد رفت. این مرتبه و این موقعیت، طبق مسئولیتی است که پدرم بر عهده من گذاشته و طبق وظیفه‌ای است که امام زمان من علیه‌السلام بر عهده من قرار داده است و طبق تکلیفی است که خدای متعال بر عهده فردی که چیزی را می‌داند، قرار داده است و حتی تهدید هم کرده است که اگر افشا نکنی و انتشار ندهی مورد مسئولیت و مورد عقاب و خطاب قرار خواهی گرفت! بنده وظیفه دارم آنچه را می‌دانم در راستای این قضیه به افراد بگویم، هر کسی می‌خواهد گوش بدهد و هر کسی نمی‌خواهد ندهد. بنده متعهد دین مردم نیستم، ولی دین مردم کس دیگری است، يك نفر است و تمام و او هم امام زمان علیه‌السلام، حضرت بقیة‌الله ارواح‌افاده است نه بنده و نه امثال بنده، مطلقاً.

آنچه ما وظیفه داریم این است که آن چیزی را که می‌فهمیم و حق تشخیص می‌دهیم، آن را برای مردم بیان کنیم، هر کسی می‌خواهد بسم‌الله، هر کسی هم نمی‌خواهد نخواهد. اصلاً به‌جای يك روز عید نوروز، سیصد و شصت و پنج روز عید بگیرید، چه کسی گفته که باید یک روز عید نوروز باشد؟ دلش می‌خواهد سیصد و شصت روز عید بگیرد، باشد بگیرد، ولی خُب بعدش چه؟ بالأخره این عیدها يك روز تمام می‌شود یا نه این عیدها باید تا روز قیامت هم باشد؟! خب بالأخره تمام می‌شود دیگر، اگر بخواهد تا قیامت هم باشد بالأخره يك روز تمام می‌شود و این عید تبدیل به عزا می‌شود. حالا دائماً ما بگوییم: خدا عمر فلانی را به بلندای آفتاب بلند کند! خدا عمر فلانی را تا روز قیامت قرار بدهد! نه آقا جان! هر کسی پرونده‌ای دارد، سر ثانیه، [وقتی که وقتش شد، عمر افراد را تمام می‌کند].

عدم تأخیر اجل هر کسی از موعد مقرر خودش

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند، ایشان از دوستان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بود، قبرش هم در قم است. خیلی اهل حال و اهل کشف و... بود، ما آن زمان کوچک بودیم، سیزده چهارده سالمان بود، می‌رفتیم پیش او می‌نشستیم و خلاصه اصرار می‌کردیم و او هم از این چیزهایی که داشت بر ایمان می‌گفت. حال خوبی داشت، مخصوصاً آخر عمر که حالاتش يك تغییر و تحول بنیادین پیدا کرده بود، خدا رحمتش کند! ایشان يك وقت به ما می‌گفت که:

من در فکر بودم اینهایی که فوت می‌کنند چرا بعضی‌ها چشمشان باز است و فوت کردند، و چرا بعضی‌ها بسته است؟ يك روز گفتم که این را از خود جناب عزرائیل سؤال کنم که خلاصه این چه قضیه‌ای است؟! (گفتم که ایشان حالاتی داشت!) می‌گفت: حضرت عزرائیل به من جواب داد می‌دانی چرا؟ چون من وقتی که برای قبض روح کسی می‌روم، در همان حالی که هست روح او را می‌گیرم، اگر چشمش باز است مهلت نمی‌دهم که چشمش را ببندد و اگر چشمش بسته است مهلت نمی‌دهم که چشمش را باز کند، لذا این است که تو می‌بینی که بعضی‌ها چشمشان بسته است و بعضی‌ها چشمشان باز است.

قضیه این است. من و بالاتر از من، هر کسی که می‌خواهد باشد، برای این لحظه دستان می‌لرزد! ما آدمی نیستیم که در مقابل [حضرت عزرائیل بتوانیم عرض‌اندام کنیم!] اگر تمام دنیا را جمع بکنیم، تمام دستگاه‌ها را بیاوریم، تمام پزشکان و متخصصان را دور خودمان جمع کنیم که بتوانیم حتی يك ثانیه از آن موعد مقرر، تأخیر در مرگ خود بیندازیم، نمی‌توانیم. والدۀ ما دو سال پیش به رحمت خدا رفت. بنده در همان بیمارستان بودم و قضایایی که پیش آمد

را مشاهده می‌کردم. با دوستان و رفقا نشسته بودیم، ایشان ناراحتی آشوبت پیدا کرده بودند و حدود سیزده سانت پارگی آشوبت داشتند و قرار بود که ایشان را عمل کنند. همین‌که داشتند ایشان را برای عمل به طبقه بالا می‌بردند، يكمرتبه من احساس کردم که این عمل باید انجام بشود و نتیجه‌اش هم این خواهد شد و فردا هم ما ایشان را به مشهد منتقل خواهیم کرد! ولی گفتم که خُب حالا که این‌طور است و قرار بر این است که این کار انجام بشود من دیگر نمی‌توانم بگویم که عمل نکنید، من نمی‌توانم جلوی تقدیر و مشیت خدا را بگیرم، این قضیه باید انجام بشود و مالش هم مشخص است. خلاصه دیگر با افرادی که در آنجا بودند به قسمی و با تعبیری صحبت می‌کردیم که آماده باشید که خلاصه معلوم نیست این عمل فایده‌ای داشته باشد! حالا دعا کنیم خدا هرچه صلاح است همان را پیش بیاورد! صحبت ما به‌خوبی بود که آن همشیره‌ها به من می‌گفتند: «مثل اینکه از صحبت‌هایت معلوم است که مادرمان فوت می‌کند!» می‌گفتم: علی‌کل‌حال، ما باید تسلیم رضای خدا باشیم، ما نمی‌دانیم چه خواهد شد! توجه می‌کنید؟! درحالی که آن بندگان خدا تمام زحماتشان را کشیدند، بهترین افراد، بهترین موقعیت، ولی قرار بر این است که این مسئله ختم بشود، در این قضیه شکی نیست و انجام می‌شود، ما هم باید وظیفه‌مان را انجام بدهیم.

وظیفه اولیاء الهی ارائه آخرین مرتبه رشد و کمال انسانی

[خلاصه صحبت در این بود که آن شخص به ما می‌گفت که از نوشتن این کتاب نوروز منصرف بشو!]
من گفتم که من باید این کتاب را بنویسم، اتفاقاً مرحوم آقا هم تا آخر عمرشان آرزو داشتند که این کتاب را بنویسند ولی نتوانستند و از دنیا رفتند. و من برای هیچ تألیفی به اندازه تألیف این کتاب خوشحال نشدم با اینکه این کتاب، کتابی است که خُب خیلی برخلاف روند و جریان و مسائل و اموری است که هست اما آنچه در پس پرده می‌دانم این است که ما باید آن بالاترین حد و مرتبه‌ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام زمان علیه السلام برای این امت و این مردم خواسته‌اند، به مردم ارائه بدهیم.

بله! می‌توانیم مراتب پایین را ارائه بدهیم و بگوییم که عید بودن نوروز اشکال ندارد و اصلاً به‌جای سیزده روز، بیست و سه روز می‌گیریم! مسئله‌ای نیست چون بالأخره صلح‌رحم است، دیدن فامیل است، می‌روید همدیگر را می‌بینید، به همدیگر عیدی می‌دهید و این اصلاً باعث تحبیب قلوب می‌شود، باعث محبت می‌شود! چه اشکال دارد؟! در اسلام هم که این همه تاکید شده! خُب اینها چیزهایی است که همه می‌گوییم دیگر! خُب آقاجان چرا این تحبیب قلوب را در دهه غدیر نگذاریم؟ چرا در عید فطر تا پنج روز بعدش نگذاریم؟ چرا پنج روز برای امام زمان علیه السلام نگذاریم؟ چرا؟! چرا نباید اذهان مردم را به اسم امام زمان علیه السلام آشنا کنیم؟! چرا بچه‌های ما هنوز اسامی دوازده امام علیهم السلام را نمی‌دانند؟ چرا نمی‌دانند که آیا سیزده‌تا امام داریم؟! چهارده‌تا داریم؟! صد و چهل‌تا داریم؟! چرا باید این‌طور باشد؟! چرا باید اطلاع آنها بر نوروز و سیزده‌بدر و چهارشنبه‌سوری و این کوفت و زهرمارها، بیشتر از اطلاع آنها بر جریان عید غدیر و عید فطر و عید قربان و مراسم اصیل اسلامی باشد؟! چرا؟! چون ما در آن سطح فکر و بصیرت از دیدگاه و منظر تشیع قرار نداریم، چون نداریم نمی‌توانیم بگوییم.

اما اگر کسی آن دیدگاه را داشته باشد و می‌داند که توجه به این مراسم در قبال توجه به توحید و ولایت و توجه به آن اصل است - همان‌طوری که بنده تاحدودی در این کتاب توضیح دادم - اگر این مسئله را بداند دیگر اصلاً به نوروز و... فکر نمی‌کند. من اصلاً نمی‌دانم که چه موقعی موقع تحویل

سال است! فرداش می‌پرسم که چه بود و که بود و...؟ می‌گویند: تو ندیدی دیشب چه بود؟! می‌گویم: من اصلاً نمی‌دانم امروز اوّل سال است، آخر سال است، روز اوّل است یا روز دوّم سال است! همین‌که بروم در آن فضا، یعنی به همین مقدار از آن حقیقت اصیل مبدأ و معاد دور شدم، به همین مقدار فاصله گرفتم، به همین مقدار از آن مبدأ، از آنجایی که باید تمام ذهنم را متوجه آن کنم، از آنجایی که باید تمام فکرم را متوجه آن کنم، از آن صاحب ولایتی که باید تمام وجود خودم را متوجه او کنم، فاصله می‌گیرم و به هفت‌سین و سمنو و ماهی و سوسک و سیخ و سه‌پایه و تحویل سال و... سر خودم را گرم می‌کنم! این قضیه چه می‌شود؟ این فاصله‌ای که در اینجا می‌افتد حجاب واقع می‌شود و دیگر نمی‌گذارد از آن طرف مطلبی بیاید، دیگر نمی‌گذارد این مسئله، (حقیقت مبدأ و معاد و این مرتبه معرفتی) در اینجا رشد پیدا کند.

این مطلب را به شما بگویم که وظیفه اولیاء الهی در این مدت این بود و همیشه هم همین‌طور است که همیشه آخرین مرتبه را ارائه بدهند. جامعه اسلامی جامعه‌ای است که آخرین مرتبه را نشان بدهد. حالا یکی می‌خواهد برود، یکی می‌خواهد نرود، یکی می‌گوید: من نصف راه را می‌توانم بروم، خب خودش می‌داند.

الآن قضیه جالبی به‌منظر آمد، در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - چندتا از دوستانشان باهم قرارداد دادی، شرکتی، چیزی درست کرده بودند و بعد این شرکتشان ورشکست شد. پولی را از افراد گرفته بودند که کاری را انجام بدهند ولی خُب ورشکست شدند. و به‌حسب ظاهر، آنچه ظاهر اسلام و دستورات اسلامی است، این است که آن منزل مسکونی شخص ورشکست‌شده، نباید از دست برود، باید بماند، و جزو مستثنیات برای ادای دین است، وسیله و مرکبی هم که شخص، سوار می‌شود، آن هم همین‌طور است، خادم و خادمه‌ای که در منزل کار می‌کنند، آنها هم همین‌طور جزو مستثنیات است و نمی‌شود آنها را از شخص مدیون ورشکست‌شده گرفت و به‌عنوان ادای دین به طلبکارها داد، خُب این حکم ظاهر است. یکی از همین افراد پیش مرحوم آقا رفت - اتفاقاً يك قرابت و ارتباط نسبی هم با ایشان داشت - و گفت:

آقا قضیه ما این است و فلان است و ما الآن ورشکست شدیم و الآن مقداری دین بر ذمه‌مان است و من هم غیر از همین منزل و ماشین چیز دیگری ندارم.

ببینید! این اولیاء خدا اصلاً به چه چیزهایی فکر می‌کنند؟! حالا اگر من بودم چه می‌کردم؟ می‌گفتم: نه آقا! شما که پول نداری و منزل و مرکب هم جزو مستثنیات است، بنابر این چیزی بر ذمه شما نیست و برو دنبال کارت، دیگر حالا هرچه شد که شد، ولش کن! خُب این حکم، حکم ظاهر است، هرچه هم بگویند همین است، به هر کدام از این دفاتر هم مراجعه بکنند همین را می‌گویند، می‌گویند که آقا مسئله اختلافی هم نیست. ولی ولی خدا يك مسئولیت دیگری دارد، ولی خدا يك وظیفه دیگری دارد، او هم می‌داند حکم شرعی همین است، او هم می‌داند به‌حسب ظاهر، حکم همین است، ولی در اینجا این فرد سراغ او آمده، یعنی شخصی که مدعی شاگردی است نه شخصی که دارد در خیابان راه می‌رود، این شخص شخصی است که مدعی شاگردی است و می‌گوید که آقای فلانی! شما باید به من گارانتی بدهی، من از خارج آمدم، از آمریکا آمدم در اینجا و خودم را در دامن تو قرار دادم! این ولی خدا هم می‌گوید: من به تو گارانتی می‌دهم ولی به شرط اینکه تو هم يك قدم جلو بگذاری. این ولی خدا هم می‌داند که حکم شرعی ظاهری چیست؟ می‌داند در جاهای دیگر چه می‌گویند؟ می‌داند که منزل و... استثناء است، اما می‌گوید: فلانی! آیا یک چیزی به تو بگویم؟ آیا می‌خواهی به ظاهر دین برای تو حکم کنم یا می‌خواهی به واقع دین برای تو حکم کنم؟ ظاهر دین این است که منزل و مرکب جزو مستثنیات است و اینها باید در تحت ملکیت مدیون باقی بماند و مدیون می‌تواند که اینها را برای خودش نگه دارد، ولی اگر درویشی برو خانه‌ات را بفروش و بده به همه آن دائن‌ها و آنهایی که به آنها بدهکار هستی! البته تا آنجا که بنده اطلاع دارم ظاهراً او درویش نبود و به همان حکم ظاهر اکتفا کرد! توجه کردید؟!

اگر درویشی برو منزل و ماشینت را بفروش! این حرف را چه کسی می‌گوید؟ این حرف را يك آدم در خانقاه و پای منقل و... نمی‌گوید، این حرف را يك عالم دینی می‌گوید که خودش اعلم علمای نجف بود! تمام احکام دین در مشتش بود و تا آخر عمرش برخلاف صحبت نکرد و همه افراد به علمیت و اعلمیت و به میزان [زهده و تقوای] او اعتراف داشتند حتی مخالفین و دشمنانش! این حرف را این شخص می‌زند، پس می‌گوید: تو من را به عنوان يك مجتهد عادی به حساب نیاور، من را به عنوان عارفی که برای تو بالاترین را می‌خواهد، به حساب بیاور، این‌طور با من صحبت کن و خودت را به این‌نحو در اختیارم قرار بده.

اما اگر نه! اگر می‌خواست جایی غیر از اینجا برود، خب همه دفاتر هستند، اوه سیصدتا در قم ریخته! در کربلا، مشهد، شیراز، در همه جا دفتر هست و حضرت فلان و فلان! خُب آنها چه می‌گویند؟ می‌گویند: نه آقا! این منزل استثناء است و ماشین هم استثناء است. اما تو که آنجاها نرفتی بلکه تو به اینجا آمدی، حالا که اینجا آمدی - نکته در اینجا است - من هم باید به تو همانی را بگویم که تو به خاطر آن به اینجا آمدی! حالا می‌خواهی عمل بکن می‌خواهی عمل نکن، ظاهر دین را به تو گفتم و باطن و حقیقتش را هم به تو گفتم، دیگر انتخاب با خودت است! البته خُب حالا تقدیر و مسئله بر چه بوده، ما آن را نمی‌دانیم. اما اولیاء خدا این‌گونه هستند که برای جامعه بالاترین را در نظر می‌گیرند، حالا جامعه به هر مقداری که در توانش است، در سعه‌اش است، در استعدادش است، در اقتضایش است، خب به همان مقدار عمل می‌کند.

لذا در کتابی که نوشته می‌شود و مطلبی که گفته می‌شود، خُب ما هم وظیفه داریم که همان مطالب بزرگان را بگوییم دیگر، ان‌شاءالله از خودمان چیزی اضافه نکنیم! اگر خودمان هم انجام نمی‌دهیم ولی حداقل این عرضه را داشته باشیم که در انتقال مطالب، لحاظ امانت را داشته باشیم.

روی این جهت آنچه ما خدمت رفقا عرض می‌کنیم و یا اینکه اگر شنیده می‌شود که در بعضی از پاسخ‌ها به نحو دیگری پاسخ داده می‌شود، به خاطر همین قضیه است که در ارتباط با افراد، آنچه وظیفه است آن است که آنچه از بزرگان شنیده شده و در تجربه حسی و عملی و در صحبت با آنها این مسئله مورد توجه قرار گرفته است، آن مطلب به همان کیفیت ارائه بشود. حالا اگر شخصی فرض بکنید که حکم ظاهر می‌خواهد، بسم‌الله! حکم ظاهر هم همین است، اما اگر بالاتر از حکم ظاهر می‌خواهد، آن هم این مطلب است. و حیف است که انسان این دو روز دنیا و این عمری را که خدا به او داده، در همان حیطه و افقی بگذراند که سایر افراد در ارتباطات خودشان، در کیفیت نماز و روزه خودشان، در کیفیت معاملات خودشان، در کیفیت تجارت خودشان، در کیفیت ارتباطات خانوادگی خودشان، به آن کیفیت می‌گذرانند! توجه کردید؟!

اگر شخصی واقعاً خودش را تسلیم حق کند همه مسائل در راستای ترقی او قرار می‌گیرد

بنابر این اگر شخصی واقعاً خودش را تسلیم کند، تسلیم آنچه خدا می‌خواهد، یعنی واقعاً انسان توبه کند و بدون پیش فرض، خودش را بسپرد به آنچه واقعاً خدا برای او در نظر گرفته است، آن مسائلی که برای او پیش می‌آید، همه در راستای ترقی او قرار می‌گیرد. مطالب و مسائل و موانعی که باید برطرف بشود خدا برای او برطرف می‌کند. مثلاً يك نفر هست که صحبت او برای این شخص ضرر دارد، می‌گوید: به او يك تلفن بزنم، تا می‌خواهد تلفن بزند، صدای زنگ خانه درمی‌آید و يك مهمان می‌آید و این شخص دیگر به او تلفن نمی‌زند. چه کسی این کار را کرده که این مانع پیش آمده است؟ یا اینکه يك نفر که برای او مفید است يك دفعه به دلش می‌آید که خبری از فلانی بگیرم، صحبتی با فلانی بکنم و فلان، چه کسی این مطلب را در سر این شخص می‌اندازد؟ از آنجایی که این برنامه‌ریزی انجام شده و از آنجایی که این قضیه روشن شده، در فکر این شخص می‌اندازد که با او تماس بگیرد، چون این تماس برای او مفید است؛ آن تماس برای او مضر است، پس جلوی آن گرفته می‌شود. در این قضیه

باید فلان تصمیم‌گیری انجام بشود، چه کسی این را در ذهن می‌اندازد؟ جنود رحمان و لشکر خدا، لشکر ملائکه، اینها می‌آیند آن چیزی را که برای این شخص خوب است می‌گویند برو این کار را بکن یا در این دو راهی به این سمت برو.

حرکت با پیش‌فرض، علت غلبه ورود جنود شیطان

اما اگر انسان با پیش‌فرض بخواد راه خودش را برود، بخواد مسئله خودش را داشته باشد، بخواد مسیر خودش را داشته باشد، آن طرف (جنود رحمان) ورودش کم می‌شود و از این طرف (جنود شیطان) زیاد می‌شود، یک‌دفعه يك کسی که برای او مضر است، به ذهنش می‌آید که با او تماس بگیرد. یک‌دفعه يك کسی که برای او مضر است می‌گوید بروم سری به فلانی بزنم و نیم‌ساعتی خانه‌اش بروم و ببینم که چه مطلبی است؟ یک‌دفعه از يك جایی که برای او ضرر دارد، با او تماس می‌گیرند و کارت دعوت می‌فرستند، کارت عروسی می‌فرستند، کارت جشن می‌فرستند که فلانی باید بیایی‌ها، حتماً هم باید شرکت کنی، اصلاً اگر نیایی از تو دل‌خور می‌شویم، اصلاً اگر نیایی دیگر با تو حرف نمی‌زنیم! می‌رود در آنجا می‌بیند موسیقی است، در آنجا آلات حرام است، در آنجا فعل حرام دارد انجام می‌گیرد. ببینید! آن شرائط آماده می‌شود، این شرائط را چه کسی آماده می‌کند؟ جنود شیطان، آنها آماده می‌کنند. از آن طرف می‌شود جنود رحمان، از این طرف می‌شود جنود شیطان. به هر مقدار که به این طرف دل بدهی راه به این طرف باز می‌شود، به هر مقدار که به آن طرف دل بدهی راه از آن طرف باز می‌شود و از این طرف بسته می‌شود. این مسئله و قضیه دائماً هست.

تأکید بزرگان نسبت به مراقبه

لذا بزرگان تأکید داشتند که نسبت به مراقبه‌ای که باید سلاک آن مراقبه را داشته باشند، همیشه این مطلب را در نظر بگیرند، نگویند الآن که این شخص تلفن کرده حتماً خواست خدا بوده! يك وقت ممکن است امتحانی در این وسط باشد، نگویند اگر قرار بر این است که من با این صحبت نکنم پس چرا یک‌دفعه فرض کنید که در فلان مجلس شرکت کردم و اتفاقاً بغل هم درآمدیم. خُب بغل هم درآمدید که بغل هم درآمدید اینکه دلیل نشد! پس شیطان کارش چیست؟ کار شیطان همین است که بیاید و به این وسیله با این وسوسه‌هایی که می‌کند او را از آن استحکام و استقامت و فکر اولیه‌ای که دارد سست کند، با این بهانه‌ها که اگر خواست خدا نبود پس این الآن نمی‌آمد بغل من بنشیند، اگر خواست خدا نبود پس این شخص نمی‌آمد در این مجلس بنشیند، اگر خواست خدا نبود این شخص از آن شخص جدا شدم، پس چرا دوباره من را دعوت می‌کند؟ من که از این شخص فاصله گرفتم پس چرا الآن که در این مسجد رفتم این شخص هم آمده؟ پس معلوم است که این خواست خدا است! هیچ‌کدام از اینها خواست خدا نیست. تمام اینها خواست شیطان است! خواست خدا همانی است که در فکر است، آن خواست خدا است. خواست خدا همانی است که روی آن ایستادی.

انسان باید اول معنا را درست متفح کند و بعد وقتی که روی آن ایستاد دیگر بایستد، بخواد بجنبد و بلرزد و کوتاه بیاید، شیطان و جنود شیطان، فضا را برای نفوذ مناسب می‌بینند و می‌گویند: به‌به! این دلش دلی نیست که ایستاده باشد! حمله! حمله چیست؟ اینکه او تلفن می‌زند، دیگری کارت دعوت می‌فرستد، دیگری اصرار می‌کند، دیگری قربانت شوم می‌گوید، آن دیگری ماچ می‌کند، خلاصه در این زمینه هر کسی به اطوار مختلف می‌آید، يك مرتبه بعد از يك مدت می‌بیند علاقه‌اش نسبت به آنجا بیشتر شده تا اینجا، ای داد بیداد! ای داد بیداد! نسبت به اینجا دارد کم‌کم سرد می‌شود، نسبت به این فضا کم‌کم دارد موضع می‌گیرد! اینکه تا حالا دفاع می‌کرد حالا می‌بینید دارد موضع می‌گیرد! چه قضیه‌ای

اتفاق افتاده؟! تو که تا دیروز دفاع می‌کردی، تو که تا دیروز این همه اظهار محبت می‌کردی، قضیه که سر جایش است، در اینجا که مطلبی پیش نیامده، مسئله‌ای تغییر نکرده، پس هر چه هست این است که اینجا (در قلب و نفس و فکر و ذهن تو) دارد چیزهایی عوض می‌شود!

پس به هوش باشیم و مواظب باشیم و دائماً خود را در محک قرار بدهیم و دائماً خود را در امتحان ببینیم و دائماً تجربه کنیم و از تجربه برای مرتبه بالاتر بهره بگیریم. این همان مراقبه‌ای است که بزرگان نسبت به آن دستور می‌دادند.

استفاده بیشتر از اشهر ثلاثه رجب و شعبان و رمضان برای بهره‌گیری بیشتر از ماه‌های دیگر سال

خُب به تناسب ماه شعبان و ماه رمضان هم که در پیش داریم و طبعاً زمینه و بستر برای این مسئله بسیار آماده‌تر است و اگر انسان فرض کنید که در موارد دیگر باید يك مقدار بیشتر با خودش ور برود، بیشتر اعمال رویه کند، یعنی اعمال قدرت نفسانی کند برای اینکه جلوی مسئله‌ای قرار بگیرد و از جریانی عبور کند اما در این ماه رجب و شعبان و به‌خصوص ماه رمضان، خدا وسیله‌اش را بهتر آماده کرده است و کأنه جاده يك‌خرده هم‌چنین سرازیر هم است، یعنی نه تنها بدون مانع و بدون سربالایی است بلکه سرازیری هم است، یعنی اگر آن را هُل هم بدهید، دیگر ماشین یواش یواش حرکت می‌کند و نیازی به گاز دادن و دنده عوض کردن و... هم ندارد، یعنی خود طبع قضیه، انسان را جلو می‌برد.

لذا انسان باید استفاده کند تا بتواند از این موقعیت برای زمان‌های دیگر و برای ماه‌های دیگر بهره بگیرد. خلاصه آن موقعیت وجودی خودش را و آن میزانی را که در آن میزان قرار گرفته، آن میزان را تقویت کند و بر حجمش بیفزاید تا اینکه به فضل و رحمت الهی بتواند به وسیله این، از مطالب و مسائلی که در باقی ایام و از منہ در جریان است عبور کند.

حالا در این وقت باقی مانده به چند سؤال هم پاسخ بدهیم که يك وقت حمل بر بی‌توجهی نشود. خیلی برای بنده جالب است که چندی پیش وقتی که صحبت راجع به برگزاری جلسه امروز شد، بعضی از دوستان پیشنهاد می‌کردند که شما این جلسه را به تأخیر بیندازید چون در يك هم‌چنین روزهایی ظاهراً دوستان و رفقا قصد سفر و مسافرت را دارند، ما هم که آدم بیکار و آزادی هستیم و کاری هم نداریم و حالا هر وقتی که شد می‌توانیم خدمت دوستان برسیم، پس این جلسه را برای يك وقت دیگری بگذاریم! ولی من با توجه به شرائط خودم وقتی که ملاحظه کردم و دیدم که بنده دیگر تا ماه رمضان فرصتی ندارم، گفتم که حالا ما جلسه را در امروز قرار می‌دهیم، دیگر حالا هر کسی از دوستان که ما توفیق زیارتشان را پیدا کردیم که خُب آنها را می‌بینیم، و هر کسی را هم که توفیق زیارتش را پیدا نکردیم، ان‌شاءالله که از دعای آنها محروم نخواهیم بود، ولی ظاهراً مثل اینکه برخلاف آنچه مطرح شده، عنایت و لطف دوستان نسبت به حقیر خیلی زیاد است! البته بنده که در اینجا چیزی نیستم [ولی عنایت دوستان] نسبت به راه و مکتب فراتر از این است که ما يك هم‌چنین مطالب و تصورات و تخیلاتی را داشته باشیم.

(مسئله شرعی)

عدم اشکال داشتن چشیدن غذا در هنگام روزه تا زمانی که از گلو پایین نرود

جواب: بله! اشکالی ندارد. حتی بیشتر از چشیدن تا وقتی که از گلو پایین نرود، آن هم ایرادی ندارد. منتها خُب باید بعد از چشیدن، از دهان بیرون ریخت؛ چشیدن ایراد ندارد، از گلو پایین رفتن ایراد دارد.

رجحان عدم ورود به مسجد کوفه در هنگام عذر شرعی حتی به عنوان عبور از مسجد

جواب: نه! بهتر این است که وارد نشویم، چون در آنجا خود ورودش ایراد دارد.

اشکال داشتن هدیه دادن عطر به زنی که آن را در بیرون از منزل استفاده می‌کند

جواب: خُب اگر ندانیم اشکال ندارد، اما اگر بدانیم، نه، نمی‌شود.

محدوده مجاز برای زن صاحب عذر در حرم ائمه و حضرت ابوالفضل علیهم السلام

جواب: عرض کردم که در همان‌جا و فضایی که ضریح مطهر است و ضریح مطهر هم دیده می‌شود حضور زن ذات عذر در آنجا اشکال دارد، فرض کنید که من باب‌مثال بلاتشبییه، بلا تشبییه، این ستون را که در اینجا ملاحظه می‌کنید آن افرادی که در اینجا نشستند و آن افرادی که در آن فاصله هستند و این ستون برای آنها قابل رؤیت است، این ایراد دارد، ولی اتاق‌های دور یا افرادی که در آنجا هستند ایرادی ندارد، بنابراین در رواق‌هایی که پشت حرم قرار دارد، حضور زن ذات عذر در آنجا ایرادی ندارد، مگر اینکه در آنجاها هم وقف مسجد بر آنها خوانده شده باشد، یعنی مسجد باشد، ولی اگر وقف مسجد نباشد، رواق یا جایگاه‌های دیگری باشد، نه، آن ایرادی ندارد.

عدم اشکال در استفاده از صابون‌هایی که حاوی روغن حیوانات دریایی است

جواب: اشکال ندارد، کوسه طاهر است و حتی مرده‌اش هم طاهر است. [هیچ] حیوان دریایی نجس نیست مطلقاً.

عدم اشکال در گرفتن وکیل زن برای خانم‌ها

جواب: خیر! ایرادی ندارد.

لزوم لحاظ رضایت پدر برای تحصیل و مسافرت

جواب: باید رضایت پدر در اینجا مورد لحاظ قرار بگیرد. و همین‌طور نسبت به فضا و موقعیتی که در آنجا هست باید تحقیق بشود، بنده در این مسئله اطلاعات کافی ندارم، لذا نمی‌توانم نظر بدهم چون [محیط‌ها] مختلف است.

جواب: معمولاً هم همین‌طور است، با اینکه از منزل می‌روند ولی اطلاع نمی‌دهند که کجا می‌روند! خب بله، باید اجازه گرفت، بالأخره پدر جای خود را دارد. هر شخصی وظیفه خودش را دارد و باید به آن عمل کند.

(مسئله روایی)

بحثی پیرامون نقصان عقل و ایمان در زنان

جواب: سؤال‌های بالاتر از حد ما را از ما می‌پرسند! سؤال‌های آسان از ما بپرسید، اینها سؤال‌های سختی است! ببینید بنده این قضیه را در یکی از جلسات مخدرات قم عرض کردم، این مخدره به آن نواری که مربوط به آن مسئله و آن جلسه است توجه کنند.^۱ عرض کردم که اینکه می‌گویند: «زن ناقص العقل است» عقل نه به معنای این عقل متعارفی است که الآن هست، نه این نیست بلکه به معنای این است که خداوند در زن، جنبه عاطفه و احساس و عذوفت و رحمت را بیش از مرد قرار داده است. به این نکته توجه کنید که خلقت زن و مرد یکی است، به هر نقطه‌ای که مرد می‌رسد به همان نقطه، زن هم می‌رسد و در این مسئله حتی به اندازه سر سوزن هم تفاوتی نیست.^۲ و ما اصلاً در روایاتی که فرض کنید که راجع به مقام و موقعیت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها داریم، روایات عجیبی است که حتی بعضی از ائمه علیهم‌السلام می‌فرمایند که:

ما در مشکلاتی که برایمان پیش می‌آید به مادرمان فاطمه‌زهرای سلام‌الله‌علیها توسل می‌کنیم!^۳

این چه مرتبه‌ای است که امام صادق علیه‌السلام که رئیس مذهب تشیع است و خودش هم صاحب ولایت کلیه و واسطه بین خالق و مخلوق است، دارد این حرف را نسبت به مادرشان می‌زنند؟! البته آن مشکلات مربوط به خودشان نه مشکلات مربوط به این عالم جمعی و عالم کثرت. در مسائل و عوالمی که مربوط به خود امام علیه‌السلام است، نه مربوط به ماها، نه مربوط به این عالم، اینها که چیزی نیست، اینها زیر ناخن امام هم نیست، کل عالم وجود زیر ناخن امام هم نیست! آنچه مربوط به خودشان و مسائل مربوط به خودشان در ارتباط با پروردگار و سیر در اسماء و صفات کلیه است، در آن مسائل، توسل به مادرشان می‌کنند! این قضیه چیست؟ توجه کردید؟!

من حدود هفده سالم بود که با آن اخوی بزرگتر از خودمان که ایشان هم حدود نوزده سالش بود، از سفر مکه برگشته بودیم و با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در کربلا در منزل مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - بودیم، شب‌ها من می‌دیدم که ایشان تقریباً سه ساعت به اذان بلند می‌شدند، من هم از خواب بلند می‌شدم منتها خودم را به خواب می‌زدم تا ببینم که چه قضایایی بین ایشان و مرحوم

۱. نهج‌البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۱۲۹:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَتَعَوُّدُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ وَ أَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ أَمْرَاتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ وَ أَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرَّجَالِ»

حیات جاوید، ص ۱۸۵:

«ای گروه مردمان! بدانید که ایمان زنان، و نصیب آنان، و عقل و درایت ایشان نسبت به طائفه مردان، در رتبه پایین‌تری قرار دارد؛ درباره نقصان ایمان آنها، محرومیت از نماز و روزه در ایام حیض، گواه صادقی است؛ و اما نسبت به نقصان نصیب و حظ ایشان، باید گفت: میراث آنها از متوفی، نیمی از میراث مردان است؛ و اما درباره ضعف عقل آنها، همین بس که شهادت دو زن در حکم شهادت یک مرد پذیرفته خواهد شد»

۲. مجلس ۱۵ مخدرات قم. در ضمن در انتهای مجلس ۲۲ مخدرات قم هم این سؤال مطرح و ایشان به اختصار جواب

داده‌اند.

۳. مصدر

آقای حداد می‌گذرد؟ چون اگر تکانی به خود می‌دادیم و نشان می‌دادیم که بیداریم، صحبت آنها به جاهای دیگری می‌رفت، لذا صدایمان در نمی‌آمد تا ببینیم که اینها سه ساعت قبل از اذان که بغل همدیگر نشستند چه می‌گویند؟! خلاصه چیزهایی هم گیرمان آمد! خدا رحمت کند مرحوم آقا را، يك وقت اواخر عمرشان، یکی دو سال آخر، يك وقت با هم نشسته بودیم يك دفعه من حرفی را زدم! ایشان فرمودند: «آقا سید محسن این را تو از کجا می‌دانی؟!» گفتم: می‌دانید از کجا؟ از همان شب‌هایی که من هفده سالم بود و...! بعد گفتند: «ای شیطان! خُب بگو ببینم دیگر چه چیزهایی را شنیدی؟!» گفتم: بقیه را نمی‌گویم. خلاصه آن چیزهایی که قرار بود بشنویم می‌شنیدیم و چیزهایی گیرمان می‌آمد.

يك شب در همان وقتی که داشتند با هم صحبت می‌کردند و اتاق هم تاریک بود، چون مراعات ما را می‌کردند و چراغ را روشن نمی‌کردند، من شنیدم که مرحوم آقای حداد به مرحوم آقا می‌گویند: - چون مرحوم آقای حداد يك سفر به مکه برای حج تمتع رفتند و دیگر حتی عمره مفرده هم نرفتند -

هروقت من وارد مسجدالنبی می‌شدم آنچنان فضای ملکوتی و اَتهت و هیمنه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها مرا می‌گرفت که دیگر مجالی برای فکر کردن به‌جای دیگر را در من نمی‌گذاشت تا وقتی که از مسجد بیرون می‌آمدم!

یعنی ایشان حتّی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم هم دیگر نمی‌توانستند فکر کنند، یعنی آن موقعیت و جلال و عظمت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها آن‌چنان نفس ایشان را می‌گرفت - آن‌هم آقای حدادی که خودش دریایی از سعه و... بود! - که می‌فرمودند: «چنان مرا می‌گرفت که من دیگر آن‌قدر غرق می‌شدم که تا وقتی که در مسجدالنبی بودم اصلاً نمی‌توانستم به چیز دیگری فکر کنم تا وقتی که خارج می‌شدم و به بیرون می‌آمدم!»

اینکه می‌گویند: «زن ناقص الایمان و ناقص العقل است» به‌خاطر این جهت است که آن جنبه احساسی و عطوفتی که در زن نسبت به مرد بیشتر است، این جنبه بر رفتار او تأثیر بیشتری دارد نه اینکه تعقل ندارد، نه او هم عقلش کامل است و حتّی خیلی از زن‌ها نسبت به مردها قضاوت بهتری می‌کنند! بسیاری از چیزهایی را که ما از خیلی از زن‌ها در قضاوت‌ها، مشاوره‌ها و مطالبی که باهم مطرح می‌کنند، می‌بینیم که از مردها خیلی قوی‌تر و محکم‌تر و... هستند اما از نقطه‌نظر عمل خارجی، وقتی که پای عمل می‌رسد، می‌بینیم آن جنبه عاطفی و رافتی را که خدا در زن به‌خاطر بچه و تربیت بچه و شوهرداری و... بیشتر از مرد قرار داده، [این جنبه می‌آید و در آن عمل خارجی تأثیر می‌گذارد و اقدام به آن عمل را در او سست می‌کند. البته تربیت بچه و...،] اینها خُب بالاخره وسیله می‌خواهد، همین‌طوری که نمی‌شود بگویند این کار را بکن و این کار را نکن، این زن باید خودش به‌نحو منزل را بگرداند، بچه‌ها را تحت سرپرستی قرار بدهد، و آن مرد نمی‌تواند این وظیفه را انجام بدهد، وظیفه مرد، کار بیرون و مسائل بیرون از منزل است، وظیفه زن هم که خُب رسیدگی به امور منزل و بچه به‌واسطه همان لطافت نفس است، از این نظر تعبیر به ناقص العقل شده است. ولی منظور از آن عقل، عقل عملی است که در نهج‌البلاغه هم نسبت به این قضیه، این روایت آمده است. دوستان آن صحبت بنده را راجع به این قضیه مورد توجه قرار بدهند، در آنجا این مسئله توضیح داده شده است.

(مسئله سلوکی)

لزوم عمل به وظیفه و رضایت نسبت به مقدرات الهی و فراز و نشیب‌های زندگی

جواب: (نمی‌دانم چرا امروز ما بیشتر راجع به مسائل مشکله مورد سؤال قرار گرفتیم!) خُب شما بایستی که اطاعت بکنید و وظیفه خودتان را انجام بدهید، اما حالا اگر توقعات يك نفر برآورده نمی‌شود خُب آن يك مطلب دیگری است، آن دیگر به آن کیفیت تفکر او بستگی دارد. عرض کردم که همه در يك سطح نیستند و اشخاص در این قضیه متفاوت هستند، آنچه ما وظیفه داریم، فرق نمی‌کند چه زن و

چه مرد، این است که هرکدام تکلیف و وظیفه خودشان را انجام بدهند و خودشان را هم گول نزنند و به‌خاطر مسائل و سلیقه‌ها، قضایا را به نفع خودشان تفسیر و توجیه نکنند! و بهترین قاضی هم خود وجدان انسان است که می‌تواند قضاوت کند که الآن در این زمینه به وظیفه عمل شده یا نشده است. انسان باید آن راهی را که برای او در نظر گرفته شده، ادامه بدهد و بداند که آن راه، بی‌فراز و نشیب نخواهد بود و برای هر کسی پرونده خاص به خود او تعیین شده است. گرچه ایده و بالاترین حد از میانی که برای ما در ارتباط با مسائل خانوادگی گفتند، محبت زائد و عشق به خانواده است - همان‌طور که بنده هم بارها این مطلب را به نقل از بزرگان، خدمت دوستان عرض کردم - ولی در عین حال انگار خواست و مشیت خدا، فراز و نشیب در این مسائل خانوادگی است، این هست، این فراز و نشیب وجود دارد. در این فراز و نشیب‌ها است که انسان چیزی گیرش می‌آید و چیزی می‌فهمد. بنابراین توقع اینکه انسان همیشه يك زندگي يك‌نواختی داشته باشد که آب از آب تکان نخورد، این يك توقع ناپخته‌ای است. بالآخره روزگار به دست ما و به قلم تقدیر ما نمی‌گردد، روزگار برای خودش، روش خودش را دارد و افراد هم برای خودشان روش خودشان را دارند. امروز يك نفر با شما رفاقت می‌کند و فردا سر هیچ، رفاقت را به هم می‌زند. خب بعضی از همین افراد ارتباطشان با ما قدری کم‌رنگ شده و فلان شده و فاصله گرفتند!

من به يك شخص می‌گفتم: من هرچه فکر می‌کنم که من چه کردم که این ارتباط سی ساله يك مرتبه قطع بشود، خُب به فکر چیزی نمی‌رسد. خُب به من بگویید که آخر من چه کردم؟! من در این قضیه چه کاری انجام دادم؟! توجه می‌کنید؟!

تأثیر بیشتر مشکلات و ناملايمات در زندگي از پنجاه سال نماز شب خواندن

وقتی به همین راحتی، يك ارتباط به این محکمی و سی ساله، سریع و بدون تأمل و درنگ قطع می‌شود و می‌گوید: خدا حافظ شما! اصلاً شما چه کسی هستی؟! خُب این چه چیزی را برای انسان می‌رساند؟ این خیلی برای آدم مفید است. البته ممکن است مقداری سخت ولی آن طرف سکه‌اش این است که دل به این اهل دنیا مبنده، دل را جایی ببند که هیچ‌وقت نمی‌توانی از آن جدا شوی، آن هم نمی‌تواند از تو جدا شود، آنجا دل را ببند. گرچه مسائل، مسائل سختی است ولی در پشتش خیلی مطالب هست. در این رفتن‌ها خیلی مسائل خوابیده، در این مرض‌ها خیلی قضایا خوابیده، در این دور شدن‌ها و فراق‌ها خیلی مطالب خوابیده، چیزهایی خوابیده که با پنجاه سال نماز شب هم گیر آدم نمی‌آید.

چیزی را که يك فراق، يك مرگ، يك مرض، يك ناملايمات، به شما می‌دهد، اگر شما پنجاه سال هم نماز شب بخوانی، این نماز شب آن را به شما نمی‌دهد، آن جای خودش را دارد، نماز شب جای خودش را دارد، تأثیر خودش را دارد، این به‌جای خود. اما آن تأثیر کردن، آن تأثیر جدا شدن، آن تأثیر چسباندن به يك ذات دیگر، آن تأثیر تعلق، آن با نماز شب پیدا نمی‌شود، آن با قرآن خواندن پیدا نمی‌شود، اینها کمک می‌کند ولی آن تأثیر را ندارد. این کردن و جدا شدن و... باید در پرونده انسان باشد، در این برنامه‌ای که خدا قرار داده، آن نقطه‌اش این است، و اگر انسان با آغوش باز اینها را پذیرا بشود و پذیرایی کند، خیلی چیز نصیبش می‌شود اما اگر دائماً شروع کند به داد و بیداد و هوار و... نه، فایده‌ای ندارد، بالآخره روزگار هم کار خودش را می‌کند و کاری با نظر آدم ندارد.

من واقعاً دارم عرض می‌کنم که من بعد از پنجاه و شش هفت سال سن، آن نمازی را که الآن می‌خوانم تا آن نمازی را که دو سال پیش با حیات والده می‌خواندم فرق می‌کند، تفاوت می‌کند! والده من خیلی به بنده تعلق داشت، من سرم درد می‌کرد او قلبش درد می‌کرد! خیلی عجیب بود! نمی‌دانم از میان این بچه‌ها، خلاصه چطور [ایشان به ما این همه تعلق داشت؟! انگار] علی‌آباد هم شهری است! توجه می‌کنید! لذا بنده حتی مسافرت هم که می‌رفتم اصلاً به ایشان نمی‌گفتم، می‌ترسیدم بگویم چون اصلاً از وقتی که می‌رفتم تا برمی‌گشتم ایشان دائماً در اضطراب و فلان بود! و خُب ما واقعاً نسبت به ارتباط و

خدمت به ایشان و امثال ذلك مقصر و قاصر بودیم! ولی همین ارتباط باعث تعلق می‌شود. خب مادر اصلاً وسیله برای حرکت انسان است، پدر وسیله برای راه انسان است. این همه تأکید که ما در اسلام، در تشیع، در دستورات بزرگان و اولیاء نسبت به محبت به پدر و به‌خصوص به مادر داریم و مطالبی که من از مرحوم آقا شنیدم واقعاً عجیب است! شخص پیش ایشان آمده بود و می‌گفت: «آقا پدر و مادر من کمونیست هستند!» ایشان می‌فرمودند: «به تو چه مربوط است که آنها کمونیست هستند؟ تو باید بروی و با آنها مانند يك شیعه امیرالمؤمنین علیه‌السلام عمل کنی و دست و پایشان را ببوسی!» اینها را من از ایشان شنیدم! «به تو چه مربوط است که آنها کمونیست هستند؟! آنها خودشان می‌دانند با خدای خودشان! شما چه‌کار دارید؟» توجه می‌کنید؟! ما اینها را از ایشان شنیدیم، يك‌همچنین تعبیراتی را از ایشان می‌شنیدیم!

حالا انسان ببیند که خُب مادری دارد که در يك‌همچنین شرایطی و با چه وضعی و با چه کیفیتی [با انسان برخورد می‌کند و اظهار علاقه می‌کند؟!] واقعاً اگر توفیقی هم خدا به ما داده باشد از صدقه‌سر همین‌ها بوده است دیگر، از زحماتی که اینها برای ما کشیدند و دورانی که گذشته و مسائلی که بنده به یاد دارم که شاید تحملش برای زن‌های امروزی غیرممکن باشد! در عین حال ما در آن موقع به هوای اینکه بالأخره گاهی می‌رفتیم مشهد و دستشان را می‌بوسیدیم، پایشان را می‌بوسیدیم، خوش بودیم دیگر به اینکه بالأخره مادر داریم و دعایش هم بالای سر ما است. ولی حالا که رفته می‌بینم حالا وضعیت فرق می‌کند، انگار باید این قضیه انجام بشود، باید این غُلقه هم کنده بشود! توجه می‌کنید؟!

بله! انسان تا وقتی که اینها هستند باید تا جایی که می‌تواند اینها را روی چشمش بگذارد، ولی نباید دیگر توقع داشته باشد که الی ابد الابد این‌طور باشد. نه، تا وقتی که هستند انسان باید طبق همان پرونده عمل کند، طبق همان دستور عمل کند، و وقتی هم که رفتند خدا را شکر کند بر اینکه پرونده جدیدی برایش باز شده است و خدا می‌خواهد حالا آن طرف سکه را نشان بدهد که حالا بیا به طرف من، تا حالا برای پدر و مادرت بودی، تا حالا زحمت می‌کشیدی، بسیار خوب اجرت را می‌دهم، همه را تمام و کمال دادم، این به‌جای خود محفوظ اما این همه‌اش نبود، حالا بلند شو بیا این طرف سکه را تماشا کن، این طرف کاغذ را ببین، بیا این عالم را ببین، لذا اصلاً می‌بینی عجب! اصلاً نمازمان در آن موقع يك چیز دیگری بود و الآن يك چیز دیگری است، توجه‌مان در آن موقع چیزی بود و الآن چیز دیگری است! خُب آن‌هم برای خدا بود، اما بالأخره این دو حال باهم فرق می‌کند. لذا اینکه می‌گویند توحید مراتبی دارد، معرفت مراتبی دارد برای همین است که انسان اینها را هم تجربه کند. لذا همه اینها در جایگاه خودش و در راستای خودش باید انجام بشود.

(مسئله سلوکی)

اجازه در عمل به دستورالعمل‌هایی که در جلد دوم مطلع انوار آمده است

جواب: اشکال ندارد، می‌شود انجام داد.

عدم توان نسبت به ارتباط با دیگران به‌واسطه غلبه حالات مخصوصاً بعد از زیارات ائمه و...

جواب: بله! این مسئله به همین کیفیت، گاهی برای انسان به‌واسطه غلبه حالات، اتفاق می‌افتد. در بعضی از حالات روحی، انسان قدرت برای ارتباط با دیگران را ازدست می‌دهد، نسبت به افرادی که از محل متبرکه، زیارتی یا جایگاهی برمی‌گردند، این قضیه بیشتر است که تا مدت‌ها توان ارتباط با دیگران را ندارند، البته این به صورت‌های مختلفی ممکن است پیدا بشود، گاهی به‌صورت حال تهوع

برای انسان پیدا می‌شود، مخصوصاً علامتش این است که اگر در مسجدی یا در حسینیهای یا در جایی برود، این حالت از بین می‌رود، فقط در وقتی که در مجامع عمومی ظاهر بشود یا افراد نامناسب و ناسخیت با او تماس پیدا کنند، این حالت التهاب برای او پیدا می‌شود، یا لکنت زبان پیدا می‌کند، همه اینها مربوط به همین حالات است، البته ممکن است برطرف بشود و ممکن هم است که بماند، این مطلب مهمی نیست.

لزوم عمل به تکلیف و لزوم راضی بودن نسبت به مقدرات الهی

جواب: ببینید! خُب اینها مطالبی است که فقط يك قضیه نمی‌تواند در این مسائل دخیل باشد. این مسائل جهات مختلفی دارد: بعضی‌ها ناتوانی خودشان و اینکه نمی‌توانند به چیزی دسترسی پیدا کنند را به پای تقدیر می‌گذارند، بعضی‌ها ممکن است به واسطه اشتباهاتی که می‌کنند، خودشان را در بعضی از این مضیقه‌ها قرار می‌دهند و این را به پای تقدیر و سحر و جادو و... می‌گذارند، بعضی‌ها به‌خاطر بعضی از خطاها یا بعضی از ارتباطات که انجام می‌شود، آن راه و آن وضعیت را به هم می‌ریزند، بعضی‌ها به‌خاطر کار خلافی که انجام می‌دهند، راه رزق و روزی‌شان را به روی خودشان می‌بندند، بعضی‌ها هم که خُب صلاح بر این است که در همین وضعیت بمانند، این يك چیز طبیعی است و چیز خاصی نیست.

شخصی در زمان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم سراغ حضرت آمد و گفت: من فقیرم! حضرت فرمودند: ثروت برای تو مانع است و به صلاح تو نیست! گفت: شما چه کار دارید من می‌خواهم ثروتمند بشوم و بعد هم شما حالا خواهید دید که این ثروت برای من مانع نیست! ایشان فرمودند: خُب حالا که خودت می‌خواهی بسم‌الله! دو درهم به او دادند و فرمودند: با این دو درهم برو کار کن. او هم رفت کار کرد و يك بز یا يك گوسفند خرید و اینها شروع کردند به زبیدن و فلان! و کم‌کم زیاد شدند! (حالا دو درهم بیشتر به او نداده بودند اما این دو درهم، در همی بود که باید این شخص را نابودش کند! قضیه این است! حالا که خودت می‌خواهی نابود شوی بسم‌الله، راه هست! يك آیه قرآن در این زمینه هست که خیلی خیلی عجیب است!)^۱ خلاصه این شخص رفت و گوسفند خرید و فلان و این حرف‌ها و گله‌دار شد و دیگر او که هر روز می‌آمد

۱. سوره توبه (۹) آیات ۷۵ - ۷۹: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ ءَاتٰنَا مِنْ فَضْلٍ لَّنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُوْنَنَّ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ * فَلَمَّا ءَاتٰهُمْ مِّنْ فَضْلٍ بَخِلُوْا بِهٖ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ * فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِیْ قُلُوْبِهِمْ اِلٰی یَوْمٍ یَّلْقَوْنَہٗ بِمَا اَخْلَفُوْا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَیَمَّا کَانُوْا یَکْذِبُوْنَ * اَلَمْ یَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ عَلَمُ الْغُیُوْبِ * الَّذِیْنَ یَلْمِزُوْنَ الْمُطَوَّعِیْنَ مِّنَ الْمُؤْمِنِیْنَ فِی الصَّدَقٰتِ وَالَّذِیْنَ لَا یَجِدُوْنَ اِلَّا جَهْدَهُمْ فِیَسْخَرُوْنَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ﴾
؛ امام شناسی، ج ۱۰، ۳۱۵:

«و بعضی از منافقین این‌طور با خدا عهد بسته‌اند که اگر خدا از فضل خود به ما بدهد، البته و البته زکات مال خود را داده؛ و صدقه را خواهیم پرداخت؛ و البته از صالحین و نیکوکاران خواهیم بود. * و با وجود این، چون خداوند از فضل خود به آنها مرحمت فرمود؛ بر آن مال بخل ورزیده؛ و از دادن زکوة و صدقه امتناع نموده؛ و به دین خدا پشت کردند. * و بالتجبه، آن بخل در دلهای ایشان، نفاق را به جای گذاشت که تا روزی که خدا را ملاقات کنند؛ و مرگ آنها برسد، آن نفاق باقی خواهد بود؛ و این پیوستگی نفاق تا روز مرگ به علت آنست که با میعادى که با خدا نهاده‌اند؛ مخالفت کرده؛ و به واسطه نفس کاذب و دروغگوئی بود که دروغ می‌گفتند. * آیا ایشان ندانسته‌اند که خداوند از پنهانی‌های آنها، و از راز گفتن‌های آنها، خبر دارد؛ و اینکه خداوند علام الغیوب است؟! * کسانی که عیب‌جوی می‌کنند، و خرده می‌گیرند بر آن مردان مؤمنی که از روی طوع و رغبت، صدقات خود را به نحو فراوان می‌دهند؛ و مسخره می‌کنند آن مردان مؤمنی را که غیر از نهایت مقدار سعی و کوشش خود نمی‌توانند چیزی بدست آورده، و صدقه بدهند؛ و بر آن کمی و قلت صدقه خرده می‌گیرند و مسخره می‌نمایند، خداوند ایشان را سُخْرِیَه می‌کند؛ و از برای ایشانست عذابى دردناک»

و در نماز پیامبر شرکت می‌کرد - لابد خودتان شنیدید دیگر، من هم به اجمال می‌گویم - دیگر نتوانست در نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرکت کند و گله‌اش را به بیرون مدینه برد. دائماً پیغمبر سراغش را می‌گرفتند و می‌فرمودند: او کجا است؟ می‌گفت: الآن حوصله ندارم بیایم و فعلاً گوسفندها فلان است و گرگ می‌آید می‌خورد و مجبورم که بیرون باشم و از این مسائل!

شخصی که از بستگان مرحوم آقا بود و بعد هم فوت کرد، البته اول، حالش خوب بود، او ورشکست شده بود، پیش ایشان آمده بود و خلاصه التماس دعا داشت! من به آقا گفتم: مثل اینکه هر وقت ورشکست می‌شود سراغ شما می‌آید؟! ایشان فرمودند: «بله! ولی این دفعه می‌گویند که دیگر مثل سابقم نیستم.» خلاصه این شخص کم‌کم کار و بارش گرفت و فلان و دیگر جلسه عصر جمعه کمتر می‌آمد، یک جلسه می‌آمد، یک جلسه نمی‌آمد. یک دفعه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به او فرمودند: چرا شما جلسات عصر جمعه نمی‌آیید؟ گفت: آقای فلانی! - حالا اسم نمی‌برم که به چه اسمی معمولاً مرحوم آقا را مخاطب خودشان قرار می‌دادند چون مرحوم آقا یکی از بستگان نزدیکش بودند - اگر بیایم مرغ‌ها از جوجه‌کشی و ... می‌افتند! مرغ‌ها از گرسنگی می‌میرند! مرحوم آقا هم فرمودند: آقای فلان! بگذار مرغ‌ها بمیرند! چرا داری آمدن به جلسه عصر جمعه را از دست می‌دهی؟! بگذار مرغ‌ها بمیرند! تو داری خودت می‌میری، آن وقت فکر مرغ‌ها را می‌کنی؟! تو الآن داری خودت را می‌کشی، تو الآن داری استعداد خودت را از بین می‌بری، تو الآن داری خودت را نابود می‌کنی!

و نابود هم شد! بعد مسائلی برای او پیش آمد و به کیفیتی خلاصه بله! ما را از دنیا رفتیم شد! خلاصه به آن قسم و کیفیت از دنیا رفت!

تو باید به جلسه عصر جمعه بیایی، باید خودت را در این فضا قرار بدهی، باید خودت را در این جمع قرار بدهی که در این فضایی که برای تو آماده شده بتوانی حرکت کنی. اگر جدا بشوی کم‌کم جدایت می‌کنند و در یک عالم دیگری قرارت می‌دهند!

خلاصه این شخص در زمان پیامبر هم کم‌کم از پیامبر دور شد! بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند دنبالش که بروید از او زکات بگیرید چون این شخص هم گوسفندانش زیاد شده بودند، خُب این هم فکر می‌کرد که گوسفندان را خودش به دست آورده و فلان و به آن نماینده پیغمبر گفت که: نه! من خودم برای پیغمبر گوسفند می‌فرستم! تو حالا برگرد! نماینده پیغمبر را رد کرد! بعد وقتی که نماینده حضرت برگشت مدینه و جریان را گفت، حضرت فرمودند: ای داد بیداد! گفتم که این برای او ضرر دارد! بعد این شخص به مدینه آمد و گفت که یا رسول الله! حالا آن موقع نشد که زکات بدهم اما حالا هر چه شما بفرمایید عمل می‌کنم؟ حضرت فرمودند: ما یک مرتبه بیشتر امر نمی‌کنیم، نماینده من آمد و تو زکات گوسفندانت را ندادی و من دیگر از تو چیزی قبول نخواهم کرد!^۲

و خُب خسرالدنیا و الآخرة شد! توجه کردید؟!

این مسئله هم به این کیفیت است، برای بعضی‌ها صلاح نیست که این انجام بشود. بنده با چشم خودم این مسائل را می‌دیدم که بارها افرادی پیش مرحوم آقا می‌آمدند و از وضع زندگی خود گلایه داشتند و خلاصه از ایشان التماس دعا داشتند! و بعد مرحوم آقا می‌فرمودند: «همین وضع زندگی که تو داری، الآن همین برای تو صلاح است.» و آنها بعد از مدتی الحاح کردند، اصرار بر تغییر کردند و بعد رفتند و خودشان قطع شدند!

ایه قرآن عجیب است، ما باید همیشه این آیه را در نظر داشته باشیم که:

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۸۱؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۱۳۰.

۲. تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۱۳۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۱۸۴۸.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كَلَّا تُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾

«هر کسی دنیا را بخواهد ما به او دنیا را می‌دهیم، (خدا می‌گوید: ما به او دنیا را می‌دهیم، بیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند، بیا این دو درهم را بگیر، برو آخرت خراب شد!) و کسی که آخرت را بخواهد ما آخرت را برای او تقدیر می‌کنیم. (و بعد هم می‌فرماید): هر دو از ناحیه ما تأمین خواهد شد. خیال نکنید فقط آنچه مربوط به آخرت است، ما آن را به شما می‌دهیم، آنچه هم مربوط به دنیا است آن را هم ما می‌دهیم، این دیگر بسته به انتخاب و اختیار شما است که کدام را می‌خواهید اختیار کنید؟!»

این آیات در صدد بیان همین مطالبی است که امروز خدمت شما عرض کردم.

(متفرقات)

دریافت پاسخ سؤالات از طریق نامه‌نگاری و سایت

جواب: خُب بنده در طهران نمی‌توانم کسی را معرفی کنم که اگر کسی سؤالی دارد به او رجوع کند. هر کسی مطالبی و سؤالی دارد می‌تواند توسط همین وسایل ارتباطی که فعلاً هست بیان کند و این بهتر است. چون گاهی اوقات دیده شده که بعضی از مطالبی که مطرح شده، در این مطالب، اختلافات و تفاوت‌هایی پیش آمده و خود این موجب سؤال شده است. الآن خُب وسایل هست، سایت هست، نامه‌نگاری هست و خود بنده به سؤالات و مسائلی که مربوط به احکام است پاسخ می‌دهم.

خواستم این را هم خدمت دوستان عرض کنم که با توجه به موقعیتی که برای بنده پیش آمده و تأکیدی که اطباء و دوستان کردند، دیگر آن آمادگی و استعدادی را که ما سابق نسبت به بیان مطالب و یا مثلاً پاسخ دادن‌ها و امثال ذلك داشتیم، طبعاً الآن بنده در محدودیت‌هایی قرار دارم و لذا سعی می‌کنم که از همین محدودیت برای آنچه مورد نظر هست استفاده کنم، و دیگر بیش از آن مقدار نمی‌توانم.

خُب بنده سابق گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که در بیست و چهار ساعت، هفده ساعت فقط تنهایی صحبت می‌کردم! ولی الآن دیگر يك هم‌چنین مطالبی نیست و خلاصه يك هم‌چنین آمادگی‌هایی دیگر نیست. فرض کنید از بیست و چهار ساعت، هفده ساعت صحبت کردن که تازه بعضی از مجالس مان ساعت يك بعد از نصف شب شروع می‌شد، مجالسی که با ادیان و مسیحیت و یهودیت و... در کشورهای دیگر و خارج از ایران داشتیم، خُب الآن دیگر يك هم‌چنین فرصت و مسئله‌ای نیست. طبعاً طبق این محذوریت خُب ما مجبور هستیم که به تألیفات و یا پاسخ بعضی از نامه‌هایی که هست اکتفا کنیم. لذا بنده از دوستان تقاضا دارم که مسائلی را که مربوط به مطالب خانوادگی است یا مسائلی را که مربوط به خواب و... است، دیگر مطرح نکنند چون بنده دیگر مجالی را برای پاسخ دادن به این‌گونه مطالب ندارم. بنده فقط مطالبی را که مربوط به مطالب عرفانی است یا مسائلی که مربوط به احکام فقهی است، آنها را پاسخ می‌دهم و البته سعی بنده هم بر این است که اگر بتوانم فرصتی پیدا کنم که قدری مبسوط‌تر به سؤالات پاسخ بدهم، قدری بازتر کنم، قدری بیشتر وقت بگذارم، البته آن دیگر بستگی به حال من و کیفیت و کمیت سؤال‌ها دارد.

البته بله، بعضی از همین دوستانی که می‌آیند و در مجالس شرکت می‌کنند، ممکن است سؤالات و... به آنها داده بشود و آنها پاسخ بدهند، ولی خُب راه سهل‌ترش همین است که سؤال به وسیله همین وسایل عمومی که در اختیار است مطرح بشود چون در این صورت مطلب زودتر و سهل‌تر به نتیجه

(مسئله شرعی)

حکم تعلق و عدم تعلق خمس به جهیزیه و پول حج

جواب: این مطلب را هم بنده عرض کردم که نسبت به جهیزیه، افرادی که نمی‌توانند جهیزیه را در همان سال‌های آخر آمادگی برای ازدواج، تأمین کنند، اشکالی ندارد که جهیزیه را از سال‌های قبل تأمین کنند، و نسبت به مسئله حج هم قضیه همین‌طور است، در مسئله حج باید و واجب است که شخص بالغ - که البته سن بلوغ را همان‌طوری که عرض کردم، برای دختران حدود چهارده سالگی است نه نه سالگی و برای پسران هم که پانزده سال تمام است - از اول بلوغ برای رفتن به حج پس‌انداز کند، همان‌طوری که برای سایر امور زندگی پس‌انداز می‌کند و خب حج مقدم است، پس باید پس‌انداز کنند، پول را کنار بگذارند چون ممکن است که برای يك نفر چند سال طول بکشد تا اینکه این پس‌انداز به آن حد نصاب برای رفتن برسد. نسبت به حج خیلی دقت داشته باشید، این‌طور نیست که فرض کنید که سن به سی چهل سالگی و پنجاه سالگی برسد و يك‌دفعه از آسمان دری باز بشود و يك پولی برسد و...، نه این‌طور نیست. باید از هنگام بلوغ و حتی مطلب بالاتر از این است، منتها حالا ما جرأت گفتنش را نداریم، این مقدارش را می‌گوییم که واجب است برای پسر و دختر که برای حج خودشان صندوقی، چیزی کنار بگذارند که این مبالغ به آن حد برسد.

البته نسبت به این قضیه خمس هم تعلق می‌گیرد. خمسش را کنار بگذارند و بقیه‌اش را در آن صندوق بگذارند، این ایراد ندارد.

و اما نسبت به جهیزیه، اگر جهیزیه از چند سال قبل از ازدواج مثلاً سه چهار سال قبل از ازدواج، این قضیه بخواد شروع بشود بعد از دواج کنند، اینها خمس ندارد؛ ولی اگر نه، از دوران بچگی، مثلاً فرض کنید که ما این ظرف را برای این کنار می‌گذاریم، یا این یخچال را کنار می‌گذاریم، یا آن قالی را فرض کنید که از همان سه ساله بودن بچه تهیه می‌کنیم و کنار می‌گذاریم - بابا سه ساله حالا کو تا بزرگ شود؟! خُب خدا بزرگ است - این خمس دارد.

بنابراین اگر امکانات يك خانواده این است که از سه چهار سال مانده به ازدواج اقدام بکنند، این خمس ندارد چون دیگر در همان زمان است. ولی اگر از کودکی بخواهند این کار را انجام بدهند احتیاطاً، البته بهتر است که خمس را بپردازند.

خُب دیگر اگر اجازه بفرمایید از خدمت دوستان مرخص بشویم!

(مسئله سلوکی)

لزوم مراقبه و عدم توجه نسبت به اشتباهات و گناهان گذشته

جواب: ببینید! مراقبه معنایش همین است دیگر، معنای مراقبه این است که انسان مواظب باشد تا حد امکان نسبت به آنچه انجام می‌دهد، این مخالف با دستورات الهی نباشد. و بعد هم انسان باید خودش را به خدا بسپارد و همیشه آینده را نگاه کند. تفکر نسبت به گذشته و مرتب به دنبال قبل گشتن، این برای سالک مضر است و باعث می‌شود حرکت او متوقف شود. انسان اگر هم اشتباه کرده، خب خدا هم پشت سرش بخشنده است، اشکال ندارد، مگر انسان نباید اشتباه کند؟! حتماً شنیدید که راجع به قضیه بعد از فوت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به من اعتراض

کردند که چرا شما بعد از فوت مرحوم آقا آن طوری صحبت کردی؟! من گفتم که قصد و غرضم از صحبت این بود و اینکه شما می‌گویید نبود، مرتب اصرار کردند که نه! شما حتماً غرضت این بوده! گفتم: اصلاً غرضم همین بود که شما می‌گویید! حالا خوب شد؟! حالا چه می‌گویید؟ اصلاً اشتباه کردم، دلم خواست که اشتباه کنم، اشتباه کردم و حالا هم می‌گویم که اشتباه کردم و حرفم را پس می‌گیرم. گفتند: نه! پس دیگر نمی‌شود به حرف شما اعتماد کرد، چون شما اشتباه کردید! گفتم: عجب! پس بفرمایید که جناب‌عالی معصوم هستید که می‌گویید بنده نباید اشتباه بکنم! معنایش این است دیگر. معنایش این است که بنده چون اشتباه کردم پس الآن حرف‌های من دیگر قابل اعتماد نیست، خُب نیست که نیست، عمل نکن. ولی با این حرف، معلوم می‌شود که شماها و امثال شماها، معصوم هستید و هیچ وقت و در هیچ زمانی اشتباه نمی‌کنید!

نه آقا جان! شیعه فقط يك نفر را معصوم می‌داند و بقیه همه خطاکار هستند. منتها خدا به يك کسی این توفیق را می‌دهد که اگر اشتباه کرده، بگوید که من اشتباه کردم و حرفم را پس می‌گیرم و افرادی را که به اشتباه انداختم، الآن از اشتباه درمی‌آورم. و خدا این توفیق را به شماها نداده است که اگر اشتباه کردید بگویید که ما اشتباه کردیم و الآن هم که اشتباه می‌کنید بگویید که ما داریم اشتباه می‌کنیم، این توفیق قسمت شما نشده است. همه ما اشتباه می‌کنیم، چه اشکال دارد؟ کسی از ما التزام نگرفته که اشتباه نکنیم، عناد نداشته باشیم، غرض نداشته باشیم، چون آن چیزی که خدا نمی‌پسندد عناد است، ایستادن در مقابل خدا است، آن را خدا نمی‌پسندد، والا اشتباه، خُب خدا خودش ما را این طوری خلق کرده، خدا خودش ما را بشر خلق کرده و بشر هم اشتباه می‌کند.

بنابر این همان طوری که بزرگان می‌فرمودند و مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - به بنده می‌فرمودند:

سالک نباید به گناه‌ها و اشتباهات گذشته‌اش نگاه کند، باید به رحمت و امید خدا در آینده توجه کند. اگر اشتباه کردیم می‌گوییم خدایا توبه کردیم، استغفرالله، تو چشمت را درویش کن و خلاصه زیر سیلی رد کن! خدا هم می‌گوید: باشد، حالا که تو ما را این قدر قبول داری ما هم رد می‌شویم، کاری به کارت نداریم! آنچه جای نگرانی و ترس دارد این است که انسان در مقابل حق و در مقابل واقع می‌ایستد و زیر بار نمی‌رود. بنابر این ما به رحمت خدا مستظهر هستیم و همیشه باید رحمت او را مورد توجه قرار بدهیم، خدا هم از این بنده خوشش می‌آید. خدا از بنده‌ای خوشش می‌آید که در نزد او، خدا غول جلوه نکند! خدا از بنده‌ای خوشش می‌آید که در نزد او، خدا يك خدای مهربانی باشد. به قول مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - که می‌فرمودند:

من این **الله‌شناسی** را نوشتم برای اینکه بگویم: بابا خدا را من آوردم گذاشتم در بغلتان، این قدر خدا را دیو تصور نکنید، این قدر خدا را غول تصور نکنید، این قدر از خدا نترسید، این قدر بین خودتان و خدا فاصله نیندازید! خدا بغلتان است، دارد بغلتان می‌کند، خدا در کنارتان نشسته، خدا دارد با شما حرف می‌زند، خدا دارد با شما می‌خندد، من می‌خواهم این خدا را بیاورم در خانه‌ها، می‌خواهم این خدا را بیاورم در تفکرات، در ذهن، در قلب.

خدا رحمتشان کند! و علتش هم این است که اینها فقط خدا را شناختند. آنهایی که انسان را از خدا می‌ترسانند، آنها خدا را شناختند، اینها خدا را شناختند که دارند راه را این طور برای ما باز می‌کنند و راه را نمی‌بندند.

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ) ۲.

۱. لغت‌نامه دهخدا: «نعت مفعولی به معنای تکیه کرده و پشت‌گرم.»

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۴۳؛ معاد شناسی، ج ۸، ص ۳۴۹.

«شکر و سپاس، اختصاص به آن کسی دارد که ما را بدین مقام مشرف و هدایت کرد و اگر هدایت او نبود ما چنین نبودیم»

حمد و شکر خدا را که این مکتب را به ما نشان داد و چشم ما را به این مسائل باز کرد و آنچه دیگران در آن گرفتار و ناراحت و در فکر هستند، الحمدلله خدا این چیزها را برای ما قرار نداد. ان شاء الله خدا فکر و ذهن و نفس ما را در راه و طریق رسیدن به خودش مستقر و پایدار بگرداند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ